

سید حسن خمینی در تاریخ اول مرداد سال ۱۳۵۱ در شهر قم دیده به جهان گشود. پدر و مادرش هر دو از سلسله جلیله سادات و از صاحب نام ترین خانواده های علمی ایران به شمار می آمدند.

مادرش سیده فاطمه طباطبایی صبیحه مکرمه آیت الله العظمی سلطانی طباطبایی (ره) از سادات طباطبایی بروجرد است. پدر سید حسن، سید احمد خمینی (قده) فرزند امام خمینی (ره) و خانم خدیجه ثقفی (ره) دختر آیت الله میرزا محمد ثقفی از علمای نامی و اصیل تهران می باشد.

سید حسن دوران کودکی را به تناوب در قم و نجف، در کنار پدر بزرگ مادری، مرحوم حضرت آیت الله العظمی سلطانی طباطبایی (قده) و پدر بزرگ پدری، یعنی حضرت امام خمینی (ره) سپری می کند و از مهر و محبت و ملاحظت های بی دریغ این هر دو بزرگوار بهره مند می شود. روزهای اوج انقلاب را در نجف، تهران و شور و حال دوران اقامت حضرت امام در پاریس (نوفل لوشاتو) را درک می کند.

سید حسن خمینی دوران تحصیلات خود را در نجف (مدرسه علوی)، قم و تهران دنبال می کند. سید حسن آقا در سال ۱۳۶۶ (در سال دوم دبیرستان)، عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل می شود و در نهایت امر در سال ۱۳۶۹ در حالیکه سال چهارم را به طور متفرقه گذارنده بود، دیپلم ریاضی خود را اخذ می کند.

سفارشات مداوم حضرت امام و پدر بزرگوار سید حسن آقا بالاخره نتیجه بخش شده و ایشان در سال ۱۳۶۸ تحصیلات حوزوی خود را شروع می کند و چهار سال بعد یعنی یکسال قبل از فوت مرحوم سید احمد آقا (قده) رسماً به لباس روحانیت ملبس می شود.

وی ابتدا در مدرسه رضویه و مدرسه کرمانیها مقدمات را خوانده و از سال ۱۳۷۲ به تحصیل در سطوح عالی می پردازد و تمام این مدت را در منزل پسر بزرگ خود یعنی مرحوم سلطانی طباطبایی (قده) و تحت نظر ایشان می گذارند.

نوه بزرگوار امام خمینی در سن ۲۴ سالگی با سیده فاطمه فرزند گرانقدر آیت الله سید محمد موسوی بجنوری وصلت نمود. حاصل این ازدواج ۴ فرزند به نامهای سید احمد، سیده نرگس، سیده فرشته و سید محمد هادی می باشد.

انتخاباتی برای کسب رأی، معمولاً همه طرفها بر میزان نارضایتی از اوضاع می افزایند و سطح مطالبات را بالا می برند. بعد از روی کار آمدن دولت هم برخی تربیون ها بر پمپاژ اخبار منفی دامن زدند.

در طرف هواداران دولت هم به دلیل برخی نقدها (درست یا غلط) به بستن کابینه، دفاع محکمی از دولت صورت نگرفت، خصوصاً آنکه دولت کنونی حاصل یک حمایت جبهه ای (و نه حزبی و حتی جناحی) است که طیفهای مختلفی از حامیان را شامل می شود و این کار را هم برای دولت و هم برای حامیان سخت تر می کند. طبیعی است که مخالفان دولت هم اشکالات آن را بازگو و پر رنگ کردند.

***در چنین شرایطی وظیفه علاقه مندان انقلاب و کسانی که سالها در این مسیر زحمت کشیده اند، چیست؟**

ما فرزندان انقلابیم اما نسبت به مشکلات و اشتباهات و انحرافات بی اعتنا نیستیم. و اساساً چون فرزند آن هستیم نسبت به آن بی تفاوت نیستیم. ما فرزندان این جامعه هم هستیم ولی به این معنا نیست که هر کاری این جامعه می کند درست است؛ ولی از طرف دیگر، اگر کسی به این مملکت چپ نگاه کند مقابل او می ایستیم.

اگر خدای ناخواسته روزی قرار باشد نیروی خارجی بیاید، اول از همه ما می ایستیم و می جنگیم و کشته می شویم؛ چون جمهوری اسلامی متعلق به همه ماست و ایران کشور همه ما است. ولی این بدان معنا نیست که هر کاری هم می شود، درست است.

ما ایران را و جمهوری اسلامی را تا سرحد پرستش دوست داریم. فرق بین "پرستش" و "تاسرحد" پرستش دوست داشتن "این است که شما کسی را به اندازه تمام دنیا دوست داری ولی به او می گویی اشتباه هم کرده ای و بازگو کردن اشتباه به این معنا نیست که تو دوستش نداشته باشی. من اگر کار شما را غلط بدانم ولی در عین حال با تمام توان تلاش می کنم شما موفق باشید و حتی دعا می کنم ای کاش من در تحلیل اشتباه کرده باشم و نتیجه به نفع شما که نفع همه ما در آن است تمام شود، شرط رفاقت و دلسوزی را به جای آورده ام. ما قبل از اینکه رقیب باشیم باید رفیق باشیم. این کشور و نظام همانند پدر ماست و ما فرزندان این سرزمین، هم سعادت آن را می خواهیم و هم برای اصلاح آن می کوشیم و چشم بر اشتباهاتش نمی بندیم و هم برای حفظ آن از جان نیز دریغ نداریم.

البته طبیعتاً این یک نقش دو طرفه است. به اصطلاح ما طلبه ها مقوله اضافه قوامش به فعلیت هر دو طرف است. لذا جمهوری اسلامی هم باید نقش پدران خود را در این رابطه با همه مردم ایفا کند. به قول باباطاهر "چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی / که یکسر مهربانی در دسر بی..."

اگر مجنون دل شوریده ای داشت / دل لیلی از آن شوریده تر بی"



سید حسن خمینی در کنار فرزندش (سید احمد)

بی توجهی به مطالبات مردم می تواند منجر به فروپاشی شود

***اما امروز مشکلات زیادی در حوزه اقتصاد و معیشت وجود دارد که بسیار نگران کننده است. عامل اصلی شروع اعتراضات دی ماه هم همین عامل بود که بیشتر مناسبی را برای حضور در خیابانها فراهم کرد. با این حساب شاید کسی بگوید در چنین شرایطی چگونه می توان از امید سخن گفت؟**

ما حتماً مشکلات اقتصادی وسیعی داریم؛ فاصله طبقاتی در کشور بیشتر از قبل شده است.

این فاصله نیاز به بررسی های جدی دارد. در یکی از آمارهایی که من می دیدم مشاهده می کردم که رضایتمندی مردم از زندگی در دهه شصت، معلول این است که در آن مقطع دارای یک طبقه متوسط فربه و طبقات بالا و پایین کوچک بودیم.

این کار بسیار بزرگ انقلاب اسلامی است که در دهه شصت به طیف پدید آورنده خود ادای دین کرد و آنان و سطح زندگی آنان را ارتقاء بخشید. یعنی کسانی که انقلاب را پدید آوردند معمولاً از طبقات ضعیف بودند و پس از پیروزی همه آنها یا با استفاده از توانمندی های شخصی و یا گاهی با کمک حکومت وارد طبقه متوسط شدند.

همین طبقه متوسط قدرتمند توانست در دهه ۷۰ وارد فاز اصلاحات شود. یعنی مطالباتش از مطالبات اقتصادی خارج شده و به مطالبات سیاسی و فرهنگی رسید.

اما امروز دارای یک طبقه ضعیف اقتصادی هستیم که بزرگتر شده است و مطالباتش سیاسی نیست. این مطالبات غیرسیاسی یا غیرفهرنگی، اگر برآورده نشود، فارغ از یأس و ناامیدی که پدید می آورد می تواند زمینه ساز دو پدیده باشد؛ یا فروپاشی و یا حاکمیت نوعی پوپولیسم اقتدارگرا، به معنای یک حکومت بسیار خشن ولی در کوتاه مدت، عوامفریب و سرکوبگر. در چنان وضعیتی شورشها خاموش می شود، توزیع به ظاهر برابر صورت می گیرد و گشایشهای کوتاه مدتی رخ می دهد ولی معلوم نیست که در بلند مدت چه نتیجه ای در

حوزه آزادی های مدنی و حتی استقلال سیاسی و رشد و توسعه اقتصادی حاصل می شود.

بنابراین، اساساً بدون طبقه متوسط اصلاح کردن جامعه کار سختی است. اول باید شکم فرد سیر باشد و بعد مطالبات سیاسی مطرح شود. در علم اخلاق هم بسیاری از هنجارهای اخلاقی نیازهای درجه دو انسانی شناخته می شود و در متون دینی ما هم بزرگان دینی فرموده اند: "کاد الفقر ان یکون کفراً"

***یکی از موضوعات مطرح در ایران امروز، مسأله دین گریزی است. شما این تصور از جامعه ایران را تا چه میزان قبول دارید و اگر قبول دارید دلایل آن را چه می دانید؟**

البته من هیچ آمار دقیقی از اینکه دین گریزی در جامعه ما چه مقدار است و اینکه آیا دین گریزی است و یا شریعت گریزی، ندارم.

زمانی هست که ما شاهد دین ستیزی هستیم، اما زمانی با عدم پایبندی به برخی ضوابط شریعت رو به رو هستیم در عین حال که ریشه های اعتقادی به خصوص نسبت به پیامبر و اهل بیت (ع) باقی است. این امر دلایل مختلفی می تواند داشته باشد، مقداری از اینها ممکن است برای لجبازی با ما باشد. یعنی مسأله این است که فرد اساساً چون با من آخوند بد است دست به چنین کاری بزند؛ خیلی وقتها ما کاری را انجام می دهیم که در مقام باورمان نیست و الان در مقام هیجان و احساسات هستیم که انجامش می دهیم که این امر طبیعتاً در جوانان پررنگتر است.

***به عامل لجبازی اشاره کردید. اصلاً اگر تنها دلیل برخی دین گریزیها یا شریعت گریزیها لجبازی است؛ این لجبازی از کجا ریشه می گیرد؟**

جامعه ما متأسفانه مقداری عصبانی است و این را حتی در نوشته های اندیشمندان هم می توان مشاهده کرد. در مواردی هم این عصبانیت حاصل عوامل مهمی مانند مشکلات اقتصادی و اجتماعی است. این نوع مشکلات، علت بروز پدیده های زیادی می شود که یکی از آنها عصبی شدن و کم حوصلگی است. یعنی آدمی که سردرد دارد حوصله اینکه با او شوخی کنید را ندارد؛ کسی که درد دارد حوصله خیلی چیزها را ندارد و زود از کوره در می رود.

از طرفی بنا بر برخی تحقیقات، احساس فقر در جامعه ما از واقعیت آن خیلی بالاتر است و این امر جامعه را از آنچه انتظار می رود، عصبی تر می کند. همه در دامن زدن به این احساس نقش داشته اند، در تبلیغات